

## از نظر صدر المتألهین و جایگاه کنونی آن

### استاد سید محمد خامنه‌ای

گفتند فلسفه، کنیز علوم دیگر است و شد آنچه شد و هنوز هم غرب و هم شرق چوب این اشتباه را می‌خورند).

صدر المتألهین به این هم بسنده نکرده «معرفت» را غایت وجود انسان و فلسفه را - که عهده‌دار رسمی این معرفت است - در حکم «علت» برای علوم دیگر دانسته و همچنین در عین حال آن را «غایت» علوم دیگر معرفی نموده، بنابراین فلسفه الهی را «علم مخدوم» نامیده است.<sup>۱</sup> از اینرو بنظر ملاصدرا، «فیلسوف» الهی «رئیس» زمان خود است؛ که می‌دانیم حکومت حکیمان و نخبگان (و بتعبیر اسلامی آن: ولایت فقیه) از قدیم و از مکتب اشرافی به ملاصدرا رسیده بوده است و در جایی در این باره چنین می‌گوید:

«والعارف الحکیم من یعرف الحقایق الالهیه علی الوجه البرهانی الیقینی ... فله الریاسة سواء انتفع الناس به او لم ينتفع به احد، لخموله و انزوانه من الأشرار فلیس عدم انتفاع الغیر به من قبل ذاته بل من تصور غیره أولاتری ان الطیب بمهنته طیب و طبه لایزیل بفقدان المرضی ... کذا لک لایزید امامة الامام و لا فلسفه الفیلسوف و ریاسة الرئیس...»  
این رشته سر دراز دارد، لذا باز می‌گردیم به اول سخن؛ از جمله اینکه برای اثبات مقام و منزلت فلسفه کافی است که به تعاریف فلسفه توجه شود که یا به «استکمال نفس برای تشبه به خداوند تعالی» تعریف شده است یا به «صیورۃ انسان عالمی عقلی و انسانی معادل انسان کبیر» و دیگر تعاریف که در کتب فلسفی آمده است.  
مؤید دیگری که برای فضیلت نفس الامری فلسفه

مدتها بود که بحث بر سر جایگاه علوم و موقعیت و منزلت فلسفه، به میان نیامده بود و ارزشیابی آن بدست و بذوق عامه مردم واگذار شده بود، گاهی پزشکی، گاهی مهندسی و گاه علوم دیگر مورد قبول عامه و عوام قرار می‌گرفت و سیل دانشجو به آن سو می‌رفت.

اما بحث بر سر جایگاه علوم و بررسی منزلت آن، نه از نقطه نظر فلسفی و علمی - که از قدیم سابقه داشته - بلکه از زاویه نگاه «کاربردی» و «سیاست‌گذاری» به نظر تازه می‌آید و بحثی جالب است و حتی برای جامعه ما ضروری می‌نماید. من می‌خواهم این موضوع را بیشتر از نگاه خود فلسفه بررسی کنم و بحثهای داغ سیاسی و اجتماعی آن را به جوانترها واگذارم، لذا برمی‌گردم به بحث ماهیت و تعریف و فایده فلسفه و الهیات؛ و از رابطه‌اش با دیگر علوم شروع می‌کنم که جزء رؤس ثمانیه است و معمولاً قبل از ورود به فلسفه به آن می‌پرداختند.

در قدیم گفته می‌شد که فلسفه و الهیات مآدر همه علوم می‌باشد زیرا در فلسفه است که موضوع هر علم ثابت و روشن می‌شود، بنابراین فضیلت از آن فلسفه است و دیگر علوم، فرع و فرزند فلسفه هستند.

دلیل دیگر بر فضیلت فلسفه، شرافت موضوع آن بود و ادعا می‌شد که در فلسفه از موجود مطلق (غیر مقید) بحث می‌شود، (که در واقع و نهایت به وجود و وجود مطلق می‌انجامد) و در شرافت «وجود» بحثی نیست.

صدر المتألهین با همین مقدمه - که موضوع فلسفه مطلق است و مقید به قید تعلیمی یا طبیعی و ... شدن نمی‌باشد؛ و اینکه محتاج علوم دیگر نیست ولی همه علوم محتاج و برده اویند - برتری فلسفه را بر دیگر علوم ثابت می‌کرد (بعدها در غرب این هرم را وارونه کردند و

الهی ذکر می‌شود، این گفته ملاصدراست؛<sup>۲</sup> وی پس از بیان مسائلی که ابن‌سینا با تمام عظمت خود از حل آن ناتوان مانده می‌گوید: «این کوتاهی ابن‌سینا را سبب آن بود که وقت خود را صرف در علوم لغت و ریاضیات و موسیقی و پزشکی و داروشناسی و دیگر علوم جزئی می‌کرد.» از سقراط پرسیدند: چرا به علوم ریاضی توجه نمی‌کنند گفت: «زیرا به اشرف علوم، یعنی علم الهی مشغولم.» همین سقراط علت بدترین مصیبت‌های بشر را گریز از تعقل و تفکر فلسفی می‌داند.<sup>۳</sup>

با گذار از مطالبی که حکما درباره فضیلت فلسفه گفته‌اند و شنیده‌ایم؛ اشکالی بر این بزرگان وارد می‌باشد که چرا در بیان منزلت و مزیت فلسفه و حکمت الهی از زاویه حکمت نظری به آن نگریسته‌اند و چرا فقط به موضوع و تعریف آن پرداخته‌اند و به نقش پراهمیت «حکمت عملی» یا بتعبیری دیگر «فلسفه کاربردی» و در واقع به «فلسفه فلسفه» توجه نکرده‌اند.

می‌دانیم که حکمت را از دوران باستانی بر دو بخش حکمت‌نظری و حکمت عملی تقسیم کرده و حکمت عملی

حاشیه هستند و این می‌تواند برهان یا فلسفه‌ای برای اهمیت و مزیت فلسفه بر چیزهای دیگر باشد و «فلسفه فلسفه» از اینجا شروع می‌شود «و من یؤتی الخکمة فقد أوتی خیراً کثیراً».<sup>۴</sup>

قدما می‌گفتند فائده حکمت همان شناخت «خیر و شر» است و چون عمل و فعل انسان مقدر و تحت اختیار خود انسان است، پس حکمت عملی می‌تواند حکیم را به سوی خیر ببرد و از شر دور نماید؛ و این هم یکی از فوائد حکمت و از مزایای حکمت عملی است.

علوم تجربی مربوط به قوانینی خارج از قدرت بشر می‌باشد و در حوزه خاص قدرت الهی است. بشر فقط می‌تواند قوانین آن را کشف کند مثل فیزیک، شیمی، نجوم، هیئت، زیست‌شناسی، پزشکی و ...

پس علمی که موضوع آن در حوزه قدرت بشر باشد بر علمی که موضوعش بیرون از مقدر بشر است ترجیح دارد. «سعادت» که مهمترین هدف انسان می‌باشد، بدست و اراده و اختیار انسان است. هیچیک از علوم دیگر نمی‌توانند راحتی و سعادت بشر را تأمین کنند و اینهمه

## □ صدرالمتهلین «معرفت» را غایت وجود انسان و

### فلسفه را در حکم «علت» برای علوم دیگر دانسته.

ابزار و اشیایی که از راه علوم دیگر برای رفاه بشر ساخته شده‌اند بدون زمینه‌ای از حکمت علمی (مانند زمینه روانی فردی و اوضاع و احوال خانوادگی و اجتماعی) قادر به تأمین آسایش بشر نمی‌باشند.

بلکه حتی امروز می‌توان ادعا کرد که ثمرات علوم، زبانی بیشتر از سودش به انسان و به طبیعت رسانده است؛ از مواد سمی گرفته تا ادوات مخرب و کشنده جنگی و ابزار زندگی زبان‌آور، سرطانزا و امثال آن.

\*\*\*

حال نگاهی عمیقتر به فلسفه و حکمت عملی و ثمرات آن بیندازیم: برای بشر مهمترین مسئله عملی و سرنوشت‌ساز، همواره موضوع «حکومت» یا همان «سیاست» و رفتار حاکم و ظلم و جور و مانند آن بوده است.

موضوع آزادی، مساوات و حق حاکمیت با آنهمه سابقه تاریخی و عرض و طولی که امروز در دنیا پیدا کرده و امروز هر پزشک و مهندس و قاضی و حقوقدان و

را هم بر سه بخش: اخلاق، تدبیر منزل و تدبیر مدن یا «سیاست» و درواقع همان کشورداری منقسم ساخته بودند. حکمای قدیم با آنکه خود دارای علوم دیگری مانند پزشکی، ریاضیات، نجوم، ادبیات و چیزهای دیگر بودند؛ به آنها نمی‌بالیدند بلکه عمده نظر آنها در بهره‌گیری از حکمت، همان بخش عملی آن بود.

بسیاری از فلاسفه اسلامی و یا پیش از اسلام عمر خود را صرف مشاوره شاهان می‌کردند تا شاید سعادت و رفاه مردم را از راه سیاست صحیح و حکیمانه تأمین کنند. این انتخاب، کاری صحیح، حکمت‌آمیز و منطقی بود؛ زیرا اصل و بدنه و متن زندگی بشر فقط وابسته به حکمت عملی است نه به علوم گوناگون دیگر.

متن زندگی انسان، خانواده و اجتماع و شخصیت فردی است. انسان ممکن است در تمام عمر خود بیمار نشود و بیمار نداشته باشد؛ به نجوم و ریاضیات هم نیازمند نشود ولی هرگز نمی‌تواند خود را از «خود» و «خانواده» و «جامعه» بی‌نیاز بداند که موضوع همان حکمت عملی است.

پس متن و اصل در فراگرفتن و توجه نمودن برای حکیم، زندگی فردی و اجتماعی اوست و بقیه علوم در

۲- اسفار، ج ۹، ص ۱۱۹-۱۰۸.

۳- رساله فیدون، افلاطون.

۴- اسفار، ج ۲، ص ۲۶۹.

کارمند و کارگر آن را بر زبان می‌آورد؛ یکی از مسائل حکمت عملی و «سیاست مدن» است، که در «فلسفه سیاسی» از آن بحث می‌کنند.

حقوق بشر و حقوق مدنی و علم حقوق در رشته‌های عمده خود، چون حقوق اساسی، کیفری، بین‌المللی، اداری، مدنی، خانواده، یا علمی مانند اقتصاد، تربیت، دفاع و مانند اینها همه از فروع حکمت عملی است. سازمانها و نهادهای اجتماعی دیگر نیز که در جامعه‌شناسی از آن بحث می‌شود از فروع علم سیاست مدن یا در واقع حکمت است.

مسئله حکومت و ولایت (بتعبیر متون اسلامی: امامت) مردم دنباله موضوع «نبوت» و عنصر اصلی ادیان و از جمله اسلام است «و ما نودی شیئی بمثل مانودی للولایه». تا اینجا حوزه و قلمرو حکمت عملی را حیات مادی دانستیم و بررسی کردیم، ولی در نزد حکمای الهی و عرفا و از جمله صدرالمآلهین، قلمرو حکمت عملی از مرز جهان ماده می‌گذرد و به جهان بیکران آخرت نیز می‌رسد.

حکیمانه و سیاست عمومی کشور بیان گردیده است. همانگونه که در قانون اساسی و در اساس نظام اسلامی و حکومت آن، محور؛ حکمت و معرفت و بخصوص حکمت عملی بوده، تدبیرگران و سیاستگذاران کشور هم باید به فلسفه که قرارگاه حکمت عملی است در میان رشته‌های دیگر بچشم یک محور بنگرند و در برنامه‌ریزیها و در توزیع بودجه و در سازماندهی اداری و در اجرای مدیریتها به این رشته مهم که مادر علوم و فنون و سیاست و کشورداری است اهمیت بیشتری بدهند.

از جمله آنکه در برنامه‌ریزی آموزشی بگونه‌ای عمل شود که درس فلسفه از صورت یک درس تخصصی بیرون بیاید و مانند درس معارف و ادبیات جنبه عمومی بخود بگیرد، زیرا برای هر دانشجو و عالم، داشتن یک زیربنای فکری و جهان‌بینی فلسفی استوار، مقدم بر داشتن علوم دیگر است؛ بعبارتی هرکس در هر رشته و تخصصی که باشد باید روح و مغز او منطقی و فلسفی بار بیاید. در سیاستگذاری سه مشکل عمده در کار رشته

## □ از سقراط پرسیدند: چرا به علوم ریاضی توجه نمی‌کند گفت:

### زیرا به اشرف علوم، یعنی علم الهی مشغولم.

دانشگاهی «الهیات» هست که باید در برنامه‌ریزیها مورد توجه قرار گیرد:

الف) موقعیت دانشکده‌های الهیات است که نه فقط از نظر تعداد، بیشتر از دانشکده‌های دیگر نیست بلکه بمراتب کمتر است؛ و کیفیت آنها بهمین نسبت پایتتر می‌باشد. بطوری که مقایسه‌ای بین مجامع فلسفی و دپارتمانهای فلسفه در دنیا بخصوص غرب و شبه قاره هند با تعداد انگشت‌شمار آن در ایران، انسان را شرم‌منده می‌کند.

ب) موضوع دانشجویان، کمیت آنها نیز بمراتب کمتر از مقدار مقتضی و مورد نیاز است و بایستی به کمیت آن نیز در کنار کیفیت اهمیت داد زیرا فارغ‌التحصیل دانش‌آموخته فلسفه در واقع مبلغ حکمت در جامعه و سبب نشر فرهنگ و اعتلای آن می‌باشد و هرچه بیشتر باشد فضای جامعه را بیشتر حکمت آگین می‌سازد و می‌تواند استادی پرمایه و سودمند از کار درآید.

ج) موضوع یا مسئله استادان فلسفه است که متأثر از دو موضوع پیشین می‌باشد و خود مسائلی را در بردارد. می‌دانیم که اهمیت و نقش استاد در دانش و کمالات

بنظر این حکیم، اخلاق و تدبیر خانواده و جامعه و برقراری یک حکومت حکیمانه و باکمال برای این نیست که مانند جانوران خور و خواب و آسایش حیوانی داشته باشیم بلکه برای تحصیل کمال روحی و تکامل و رشد معنوی است و برای آن است که از دایره «حیوانیت» و جاهلیت خارج شویم و به دایره انسانیت گام بگذاریم.

\*\*\*

حال نگاهی به گرداگرد خود بیندازیم و مطالب نظری گذشته را با حقایق اطرافمان مقایسه کنیم. خوشبختانه پایه نظام ما بر حکمت گذاشته شده است؛ همانگونه که بنیانگذار آن هم یک حکیم بود. بالاخره حق به حقدار رسید و حکومت به حکیمان.

در قانون اساسی سرنوشت‌ساز این نظام، پایه اصلی اصول و مقررات بر دو بخش حکمت نظری و عملی گذاشته شده است. در اصل دوم، اصول نظری و جهان‌بینی ما بیان شده که همان اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوت و معاد و عدل و امامت است و در اصل سوم، ناظر به حکمت عملی است که فضائل اخلاقی و تربیت و تکامل افراد و خانواده و سپس شکل حکومت عادلانه و

علمی و عملی اوست و دانش استاد را نمی‌توان همان آموخته‌های دانشجویی او دانست؛ بلکه او می‌بایستی از راه مطالعه و تحقیق و بحث و کندوکاو آنها را بدست آورد. باید کتاب فلسفی داشته باشد؛ با زبانهای عربی و انگلیسی و فرانسه و مانند آنها آشنا شود و حتی الامکان از آخرین آراء و نظریات صاحب‌نظران داخلی و خارجی با خیر باشد. اما این کمال مطلوب مقدماتی دارد که بسیاری از آنها خارج از اختیار و قدرت خود ایشان است و به بودجه و مکان مناسب و اطلاعات گوناگون آماری و اطلاع‌رسانی نیازمند می‌باشد و این کار دولت و دستگاههای ذیربط دولتی و وظیفه جامعه است که بایستی آنها را بعنوان زمینه مطالعه و تحقیق استادان و محققان قبلاً فراهم سازد. عمده نیازهای استادان را می‌توان کتاب و دیگر ابزارهای تحقیق، فراغت و وقت کافی و محل کار، رفاه و معاش بسنده، آموزش و تربیت و ارشاد و نیز تشویق و ترغیب، دانست.

یکی از مهمترین ابزار تحقیق و پیشرفت معلومات استادان در کشور ما کتاب است. زیرا رایانه و شبکه‌های اطلاع‌رسانی آن، هنوز گسترش کافی در میان ما نیافته است. بعقیده من همانگونه که قدما می‌گفتند «مَنْ قَدَّ حَسًّا قَدَّ فَقَدَّ جِلْمًا» باید گفت «مَنْ قَدَّ كِتَابًا قَدَّ فَقَدَّ جِلْمًا» زیرا هر کتاب در حد خود تأثیری قابل اعتنا در شخص می‌گذارد. همین مسئله کتاب برای استادان، مسئله دشوار و گاه لاینحلی است؛ زیرا قیمت کتاب بخصوص کتاب خارجی بسیار گران است و هر محقق برای هر کار تحقیقی گاهی چند برابر حقوق ماهانه خود را باید کتاب بخرد تا قادر به تحقیق لازم و کافی باشد و خرید برخی کتب دارای دوره و مجلدات زیاد و خارجی گاهی در حد محال است و از حد چند میلیون تومان نیز در می‌گذرد. آشنایی استادان با شبکه جهانی رایانه‌ای اندک است و بسیاری معلومات استادان باسانی از دستشان می‌رود زیرا دانشگاهها ب فکر تهیه و آموزش و تشویق ایشان به این کار نیستند.

موضوع مهم دیگر وقت کافی و فراغت است که برای اکثر استادان وجود ندارد. عواملی که در این آفت دانش و معرفت مؤثرند، یکی اشتغال بیش از اندازه به تدریس و کارهای دیگر است؛ بسبب کمبود استاد و نیاز شدید دانشگاهها و مؤسسات فرهنگی به استاد و دیگر بسبب نیاز مالی و عدم کفاف حقوق عادی است.

نداشتن فراغت کافی و از خود فراموشی، آفت بسیار بزرگی برای اصحاب معرفت و علم است و آنان را

بتدریج تهی و کم مایه و گاهی مسخ می‌کند و بشکل ماشین در می‌آورد.

موضوع رفاه و معاش و آسایش در خانواده و مسکن و مانند آنها نیز در این زمینه نقش مؤثری دارد. همچنین یکی دیگر از عوامل رشد کیفیت استادان، نوعی نظارت مستمر معنوی و تربیت استاد و ارشاد و سیاستگذاریهای پخته و از روی تدبیر، نه رسمی و سطحی، می‌باشد که برنامه‌ریزی مستقل می‌خواهد و از راه تشکیل انجمنهای صنفی و باشگاههای مناسب و نشریات داخلی و مدیریت صحیح میسر می‌گردد.

در اینجا بجاست که به یکی از غم‌انگیزترین بخشهای این موضوع اشاره‌ای بکنیم و آن مقایسه وضع کنونی کشور و علوم عقلی آن با دیگر کشورهاست.

براساس جدیدترین آمار بدست آمده توسط نگارنده در آمریکای شمالی نام ۱۲۳۰۲ نفر فیلسوف و استاد فلسفه در حد دکتر و استادی دیده می‌شود و نام و نشان ۱۸۵۵ دپارتمان فلسفه درج شده است که اگر نسبت جمعیت را در نظر بگیریم باید برای ۶۰ میلیون جمعیت ایران حدود ۳۳۰۰ استاد و پرفسور و دکتر باشد و اگر سابقه قرنهای پرچمداری فلسفه و علوم دیگر را بحساب بیاوریم باید بدلیل اولویت این کشوری که مهد فلسفه بوده و نسل آن را حفظ کرده بیش از اینها فیلسوف و صاحب‌نظر و استاد داشته باشد.

درباره دپارتمانها و دانشکده‌ها و مؤسسات فلسفی هم بهمین ترتیب بایستی با توجه به میزان بالای آن در جهان؛ ایران هم باید دارای حدود ۴۷۰ گروه یا دپارتمان فلسفه باشد.

برای مزید اطلاعات آماری خوب است بدانیم که در هندوستان ۱۲۴ دپارتمان و در انگلستان با جمعیتی نزدیک به ایران، ۱۰۸ دپارتمان، فیلیپین ۲۸، آفریقای جنوبی ۴۴ و اسپانیا ۳۲ گروه، شمارش شده است که در واقع بیش از اینهاست.

اینها همه مسائلی بود که (با توجه به مقدمه‌ای که درباره اهمیت نقش فلسفه و سیادت آن بر دیگر علوم گفته شد) باید در نظامی که قانون اساسیش بر محور حکمت و اصول فلسفی و دینی نوشته شده است، دیده نشود؛ بلکه به‌الهیات بدیده پایه‌ای برای فرهنگ و تمدن و حتی رشد و توسعه‌نگریسته گردد و در سیاستگذاری و برنامه‌ریزیها این مهم رعایت گردد. «و من یؤتی الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً». والسلام علی من اتبع الهدی.